

مقدمه

امروزه تمامی کشورهای اروپای باختری دارای نظامی سیاسی اند که در گذشته‌ای نه چندان دور، فقط دو سه کشور در این قاره، به داشتن آن مفتخر بودند. آنچه امروزه به نام «دموکراسیهای غربی» شهرت دارد، در درجه اول حاصل تحولات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی انگلستان و سپس فرانسه است که بتدریج الگوی سایر کشورهای اروپای باختری نیز قرار گرفت. اسپانیا، پرتغال و یونان آخرین کشورهایی بودند که به این جرگه پیوستند و در دهه ۱۹۷۰ به ترتیب از دیکتاتوریه‌های فرانکو، سالازار و سرهنگان گریبان رها کرده، پذیرای دموکراسی و مشارکت اصولی مردم گردیدند. سیر این تحولات در کشورهای اروپای خاوری با مشکلات و موانعی روبرو شد و چندان به تأخیر افتاد که عده‌ای دموکراسی را منافی فرهنگ و ذهنیات مردم آن سامان تلقی کردند؛ ولی سرانجام در آغاز دهه ۱۹۹۰ زمینه‌های مناسبی فراهم شد و مردم این کشورها توانستند با استفاده از فروپاشی امپراتوری شوروی، نظامهای زورگرا و وابسته به خارج را کنار زده، نظامهایی به سبک و سیاق اروپای باختری پی‌ریزی کنند؛ اگر چه هنوز راه درازی در پیش دارند تا از قوام و استحکام نظامهای سیاسی غربی برخوردار شوند، زیرا اگر صرف تقلید صوری از نظامهای غربی، برای دستیابی به دموکراسی کفایت می‌کرد، بسیاری از کشورهای جهان سوم (از جمله ایران بعد از مشروطیت) که قوانین اساسی خود را به تقلید از کشورهای غربی تدوین می‌کردند و نهادها و سازمانهای حکومتی مشابهی به وجود می‌آوردند، صاحب نظامهای دموکراتیکی به سبک غرب بودند، در حالی که این

کشورها بحدت توانستند جوهر دموکراسی را درک کنند. وجود انواع مدعیان دموکراسی این سؤال را پیش می‌آورد که چه ویژگی‌هایی، دموکراسی‌های غربی را از دیگر انواع نظام‌های دموکراتیک متمایز می‌سازد؟ فرضیه‌ای که برای پاسخ به این سؤال می‌تواند مطرح شود، این است که یا دموکراسی نوع غربی، در اصول پذیرفته شده دارای وجوه تمایزی از سایر دموکراسی‌هاست و یا در نحوه تحقق اندیشه دموکراسی، اسلوب‌های خاصی را به کار گرفته است.

بخش اول این کتاب به تشریح مبانی نظری دموکراسی غربی اختصاص دارد و در آن نه تنها مبانی و اصول، بلکه چگونگی تحقق اصول دموکراسی و پیش‌بایسته‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن نیز مورد بحث قرار گرفته است تا هر دو وجه فرضیه فوق به آزمایش گذاشته شده باشد. در پایان همین بخش فصلی نیز به نقد دموکراسی غربی اختصاص یافته است تا نکته‌های ظریفی که از نظر منتقدان تیزبین گذشته است و به واسطه آن می‌توان گذری نیز به زوایای پنهان دموکراسی‌های غربی انداخت، از نظر دور نماند. در بخش دوم، سیاست و حکومت در چهار کشور بزرگ اروپای باختری به عنوان مصداق‌های دموکراسی غربی - که در عین حال ویژگی‌های ملی و تاریخی آنها را از هم جدا می‌سازد - مورد مطالعه قرار می‌گیرد. وجوه افتراق این نظام‌ها، بویژه به فروع و رابطه قدرت بین قوای سه‌گانه، مربوط است و گرنه در کلیات و اصول، وجوه اشتراک آنها برجسته و دارای مشابهت‌های اساسی فراوان است.

روش تحقیق و شیوه تحلیلی که در این بحث به کار گرفته شده، روش تحلیل سیستمیک است. ظاهراً عنوان بحث، با روش توضیحی ساختاری مناسب دارد، ولی از آنجا که هدف تحقیق، تنها شناخت بافت قدرت و مبانی حقوقی آن نیست و در آن تحولات زندگی سیاسی نیز مورد نظر است، روش تحلیل سیستمیک، مناسب‌تری دارد. این روش بویژه در بخش دوم وضوح بیشتری به خود می‌گیرد. هر نظام سیاسی، دارای عناصر و اجزائی است که با تأثیرهای متقابل بر

روی یکدیگر، مجموعه نظام را به وجود می‌آورند و کل این نظام نیز با محیط خود که عبارت از زیرمجموعه‌های دیگر (اقتصادی، فرهنگی و غیره) باشد، رابطه‌ای متقابل دارد؛ از محیط اثر می‌پذیرد و بر آن اثر می‌گذارد. این تأثیر و تأثر، فرایند سیاسی را در جامعه مورد نظر رقم می‌زند و نظامهای سیاسی را در بفته سخت‌ترین آزمایشهای اجتماعی قرار می‌دهد؛ زیرا تأثیر محیط بر نظام سیاسی در جوامع دموکراتیک بمراتب بیشتر از تأثیر نظام بر محیط است. در بسیاری موارد تحلیلی که فرانک سرف^۱ در مورد رابطه احزاب سیاسی و محیط به دست می‌دهد، درباره‌ی کل نظامهای سیاسی در غرب صدق می‌کند؛ به این معنا که محیط، عملکرد خاصی را از سازمانها طلب می‌کند و عملکردها نیز به نوبه خود بر ساختارها اثر می‌گذارند؛ به عبارت دیگر محیط عملکرد را شکل می‌دهد و عملکرد ساختار را. هم از این روست که نقش احزاب سیاسی، در جوامع غربی از اهمیت ویژه‌ای در این تحقیق برخوردار است؛ زیرا حزب حد واسط جامعه و نظام سیاسی است و بیشتر این تأثیر و تأثرات از مجرای احزاب جریان پیدا می‌کند.

1. Frank J. Sorauf; *Political Parties in the American System*, Boston, 1964.